بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 14 بهمن 1397.

خب یک نکته ای در جلسه قبل به اینجا رسیدیم که گاهی اوقات علّت اینکه یک واجب مشروط می شود به یک قیدی این است که قبل از تحقق این قید ملاک وجود دارد ولی این ملاک مزاحم هست با مفسده در الزام. به خاطر همین شارع در آن زمان الزام نمی کند. بعدا الزام می کند. اگر به این شکل باشد بعد از تحقق قید دیگر شخص حق ندارد خودش را از این قید خارج کند و امثال اینها واجب هست حتما این قید را حفظ کند چون اگر قید را بخواهد حفظ نکند وجوب از بین می رود. و وجوب که از بین رفت معنای از بین رفتن وجوب این است که شارع نمی تواند به ملاک خودش دسترسی پیدا کند. چون شارع مقدس با ایجاب کردن شیء می تواند به ملاک خودش دسترسی پیدا کند. یعنی ما با این کار کاری می کنیم که شارع نتواند بوسیله ایجاب کردن به هدف خودش که تأمین آن مصلحت است برسد.

سؤال:

پاسخ: استدامه اش هم تأثیر داشته باشد به این معنا که اگر معنای تأثیر این است یعنی اگر من کاری کنم که این شرط معدوم شود الزام شارع از بین می رود. اگر مفروض ما این طوری باشد که در صورتی که شرط معدوم شود ولو شرط بعد از وجودش معدوم شود الزام شارع مفسده داشته باشد. این طوری باشد که در واقع حتی برای کسی که این شرط برایش تحقق پیدا کرده است برای آن هم اگر شرط م عدوم شود و به اختیار او هم معدوم شود باز الزام شارع بر فرض نبودن شرط مفسده داشته باشد. لازمه این مطلب این است که شارع مقدس اگر اختیارا این مکلّف خودش را از این شرط خارج کند دیگر امر نداشته باشد ولی این امری هست که امر ساقط شده است ولی به تعبیر مرحوم آخوند یعاقب بالنهی السابق الساقط.

سؤال:

پاسخ: نه روح الزام هم نیست. روح الزام نمی تواند باشد. روح الزام مفسده دارد. فرض این است. این روح الزام هم می پرد. ولی با وجودی که می پرد چون با اختیار خودتان این مکلّف با اختیار خودش کاری کرده است که شارع نتواند به هدفش برسد. چون شارع برای رسیدن به هدفش از طریق الزام کردن به هدفش می رسد. گاهی اوقات من سلب قدرت که می کنم به جهت این که وقتی قدرت از من سلب شد دیگر نمی توانم کار را انجام دهم. این یک جور است. یک موقعی من کاری می کنم نه اینکه من نتوانم آن عمل را انجام دهم شارع نتواند به هدفش برسد. سلب قدرت از شارع دارم می کنم. جایی که شخصی خودش را از موضوع خارج می کند که با خارج کردن از این موضوع در الزام شارع مفسده وجود دارد در ملزم بودن عبد مفسده وجود دارد معنایش این است که شارع مقدس دیگر نمی تواند به هدفش برسد. یعنی من کاری کرده ام که شارع نتواند به هدفش برسد. و این عقلا مجاز نیست.

سؤال:

پاسخ: آن که بحث هست روح الزام یعنی ملزم بودن واقعی به حمل شایع نه تخیّل الزام. نفس ملزم بودن

سؤال:

پاسخ: این دیگر نمی شود که عقاب کردن شارع ولو بالنهی السابق الساقط این معقول نیست. این دیگر تناقض استدلال است یعنی در واقع این نظریه ای هست که در درون خودش متحافط است. خب این

سؤال:

پاسخ: فرض این است که شرط حدوثا و بقائا تأثیر دارد. یعنی اگر شرط بقائا هم ولو به اختیار من از بین برود وجوب هم می پرد. با این فرض. البته در مسئله ای که انسان سلب قدرت نمی تواند بکند موضوع همین است. ولو اگر انسان سلب قدرت کند وجوب می پرد ولی من با اختیار خودم نباید کاری کنم که تفویط ملاک ملزم شارع ایجاد شود. کسی که قدرت برایش موجود شده است این بخواهد خودش را از موضوع این قدرت خارج کند تفویط مصلحت کرده است و این اشکال دارد. البته این مطلب در بحث استطاعت شرعی که در بحث حج مطرح است آن استطاعت را به این نحو تفسیر نمی کنیم چون آن استطاعت شرعی یک موضوع خاصی است. استطاعتی که موضوع وجوب حج هست داشتن بالفعل زاد و راحله است. کسی که بالفعل زاد و راحله نداشته باشد ولی قدرت تحصیل زاد و راحله را داشته باشد این شخص قدرت دارد عقلا مانعی ندارد که شارع مقدس او را به آن مکلّف می کند ولی شارع به او امر نکرده است از آن طرف استظهار از ادله این است که با وجود زاد و راحله حدوث زاد و راحله وجوب حج را به عنوان یک دین و به عنوان یک تکلیف یک حکم وضعی به گردن انسان می آورد. و بعد از آن هم تا وقتی که قدرت وجود دارد حکم تکلیفی هم وجود دارد. قدرت عقلی. یعنی کسی که زاد و راحله به دست آورد اگر زاد و راحله را از بین ببرد وجوب حج از گردنش ساقط نمی شود. باید تحصیل استطاعت کند. تحصیل استطاعت یعنی چون قدرت تکوینی برای حج رفتن دارد ولو به اینکه برود تجارت کند و مال کسب کند آن بحث بحث دیگری است. آن هم در حدوثش متفاوت با قدرت تکوینی است هم در بقاء آن. در حدوثش آن چیزی که باعث می شود که وجوب حج بیاید مطلق القدرت نیست قدرت خاصه است. قدرت خاصه به داشتن بالفعل زاد و راحله. بقائا هم آن چیزی که تأثیر دارد در وجوب حج آن دیگر قدرت تکوینی است. همین که حدوثا من زاد و راحله داشتم این حدوث باعث می شود که حج به عنوان یک حکم وضعی به ذمه من بیاید اگر بتوانم ولو با تحصیل زاد و راحله

حالا بعد از اینکه من زاد و راحله به دست آوردم اگر زاد و راحله را هم از بین ببرم

حالا از بین برود را کار ندارم. اگر من با اختیار خودم آن را از بین بردم تفویط کردم این مقدارش مسلم است که می گویند حج مستقر می شود. معنای حج مستقر شدنش این هست که دیگر حج متوقف بر وجود بالفعل زاد و راحله نیست بقائا. همین مقدار یک در ذمه من حج وجود دارد حتی اگر قدرت تکوینی هم نداشته باشم ذمه من مشغول به حج می شود بنابر این اگر از دنیا رفتم باید از ذمه ام حج را ادا کنند. اگر هم قدرت تکوینی دارم برای اینکه حج به جا بیاورم ولو به اینکه من تحصیل استطاعت کنم حج واجب است و اگر حرجی

یک نکته دیگر هم وجود دارد اگر کسی که مستطیع هست کسی که زاد و راحله حدوثا برایش ایجاد شده است اگر زاد و راحله را از بین ببرد حالا به نحو حرجی حج به جا بیاورد به تعبیر روایات متسکئا حج به جا بیاورد این حجش حجه الاسلام است. کسی که اصلا زاد و راحله برایش تحقق نداشته باشد متفکعا حج به جا بیاورد این حج از حجه الاسلام واقع نمی شود. ولی کسی که زاد و راحله حدوثا برایش تحقق پیدا کند و با تفویط او این زاد و راحله از بین برود این شخص حج به ذمه اش مستقر می شود. کسی که حج بر ذمه اش مستقر شده است به هر نحو حج به جا بیاورد به اینکه تحصیل زاد و راحله کند به اینکه متسکئا حج به جا بیاورد به هر نحوی حج به جا بیاورد حجش حجه الاسلام است. و چون بحث استطاعت در باب حج غیر از این بحث ما است.

سؤال:

پاسخ: در این مثال ها جامع بین عدم الشرط و جزا نیست ولی چیز دیگری است که اگر در جایی ما بتوانیم به این لازم ملتزم شویم آن این است که اعدام شرط حرام است. در بعضی موارد ما ملتزم می شویم در جایی که من قدرت به دست می آورم اعدام تفویط قدرت اشکال دارد و به آن ملتزم می شویم آن مانعی ندارد فرض کنید در ما نحن فیه به این نمی شود ملتزم شد عرض کردم در چیز واجب تخییری تفسیرش به این نحو درست نیست. با تویضحی که در جلسه قبل هم اشاره کردم چون اعدام شرطش حرام نیست.

سؤال:

پاسخ: نه یعنی نمی تواند یعنی کسی هم که واجب مشروط را به عنوان تفسیر واجب تخییری قائل هست این واجب مشروط این گونه قائل نیست. واجب مشروطی قائل هست که روحش جام عبین شرط و جزا است.

نه دو جور است. دو جور واجب مشروط است. این واجب مشروط فرق دارد.

نه آقای حائری اصلا این بحث به اصطلاح مفسده در الزام و اینها را خیلی جدی نمی گیرند. یعنی اشکال دارند آقای صدر و اینها به این جور چیزها. این است که در دیدگاه آقای صدر مفسده در الزام انقدر جدی نیست. همان اشکال

حالا مصلحت ترخیص فرق دارد. نتیجه مصلحت ترخیص این نیست. بین مصلحت ترخیص و مفسده الزام تفاوت است. مصلحت در ترخیص خب مانعی ندارد من از چیز خودم را خارج می کنم به مصلحت در ترخیص می رسم. از موضوع خارج می کمن. برای اینکه به مصلحت در ترخیص برسم. اگر نکته ای که باعث شده است

نتواند الزام کند تا به مصلحت ترخیص برسد. اشکالی ندارد. یعنی باز من در راه رسیدن به یکی از مصالح شارع

نه ولی حالا کاری کرده ام که مصلحت ترخیص ایجاد شده است.

نه اشکال ندارد من کاری می کنم یک مصلحت ایجاد شود.

نه اشکالی ندارد من مصلحت دارم ایجاد می کنم. فرض این است کاری می کنم که ولو این مفسده از بین برود یک چیز دیگر هم گیرش بیاید. آن اشکال ندارد. آن بحث مصلحت در ترخیص فرق دارد با مصلحت در الزام و اینها. این بحث تمام. حالا می خواستم من امروز دیگر وقت گذشت من یک مقداری کل بحث را حالا من تیتروار یکی دو نکته اش تیتر بحث را بگویم توضیحاتش باشد فردا. یک بحث می خواهیم اصل آن اینکه مرحوم

مرحوم آقای صدر در دوران امری بین تعیین وتخییر قائل به این است که در اینجا انحلال حقیقی صحیح نیست انحلال حکمی صحیح است. اینکه انحلال حقیقی صحیح نیست به خاطر علم اجمالی ای است که مرحوم آقا ضیاء مطرح کرده اند. یک توضیحی در مورد آن علم اجمالی مرحوم آقا ضیاء می خواهم بدهم و اینکه پاسخی که مرحوم آقای صدر

مرحوم اقای صدر علم اجمالی را پذیرفته اند و می گویند این علم اجمالی مانع انحلال حقیقی می شود. ولی مانع انحلال حکمی نمی شود. انحلال حکمی را می پذیرند. ما یک تحلیلی می خواهیم بکنیم که اینها را می شود با هم جمع کرد از یک طرف انحلال حقیقی را قبول نکرد از یک طرف دیگر انحلال حکمی را درست کرد. بنابراین بحثی که ما د اریم یک توضیح همان علم اجمالی مرحوم آقا ضیاء دو آیا با پذیرش عدم انحلال حقیقی پذیرش انحلال حکمی درست است یا نیست این دو بحث. بحث دیگری که اینجا وجود دارد ما در واقع سه جور سه تحلیل اصلی در حقیقت واجب تخییری داریم آن این است که واجب تخییری ممکن است در واقع به جهت حالا واجب تخییری را چه به معنای علم به جامع بگیریم چه به معنای واجب مشروط بگیریم اینکه چطور شده است که این واجب مشروط شده است یا به جامع تعلّق گرفته است سه تصویر معقول دارد. یک تصویر تصویر این است که به دلیل اینکه مصلحت فقط در جامع بوده است. ملاک در جامع بوده است. که این یک شکل در صورتی که یکی از اینها آورده شود دیگری اصلا ملاک ندارد. مطلب دوم اینکه دیگری ملاک دارد ولی با آوردن یکی امکان استیفای ملاک دیگری نیست. مطلب سوم اینکه امکان استیفای آن هم هست ولی با مصلحت ترخیص منافات دارد. این سه تصویری هست که در مسئله وجود دارد. در واقع این سه مبنای اصلی در ما نحن فیه است. این سه مبنا تأثیرش در جایی که ما علم داشته باشیم که یکی از این سه مبنا هست واجب تخییر ما به یکی از این شکل ها هست و دوران امر بین تعیین و تخییر باشد یعنی اگر تخییری باشد مشخص است که تخییر آن به چه شکلی است. در دوران امر بین تعیین و تخییر حکم مسئله چیست. این را دنبال کنیم جایی هم که شک کنیم حکم مسئله چیست جایی که ندانیم آن تخییری که احتمال

تخییر محتمل به چه شکلی است دوران امر بین تعیین و تخییر است آن تخییری هم که محتمل هست نحوه اش مشخص نیست.

سؤال:

پاسخ: آن نه چون توضیح دادم که این توضیحی که جلسه قبل دادم برای همین بود. توضیح واجب تخییری نیست.

سؤال:

پاسخ: آن نمی تواند توضیحی که جلسه قبل دادم برای همین بود دیگر. در مصلحت در الزام توجیح واجب تخییری نیست. اگر مفسده در الزام باشد واجب تخییری نیست. توضیحاتی که جلسه قبل دادم برای همین بود دیگر.

سؤال:

پاسخ: هر یک از آنها

هیچ کدامش نمی تواند چون نکته ای که وجود دارد مفسده در الزام اگر باشد اعدام موضوع جایز نیست و اینجا فرض این است که اعدام موضوع جایز است. همان نکته ای که اشاره کردم. این است که در واقع این سه شق، سه شقی هست که باید بحث کنیم. یک شق همان شق معروف است یعنی در واقع دو شقی که مرحوم آخوند مطرح کرده اند به علاوه شقّ سومی که مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی مطرح کرده است. این سه تصویر ثبوتی برای واجب تخییری تصویر دارد در جایی که ما می دانیم واجب تخییری محتمل نحوه اش به چه شکل است. در دوران امر بین تعیین و تخییر حکم چیست این هم موضوع سوم بحث ما موضوع چهارم بحث ما این است که در جایی که نمی دانیم واجب تخییری محتمل به چه شکلی است در دوران امر بین تعیین و تخییر حکم مسئله چیست. این جهار مسئله را انشاء الله فدرا و پس فردا بحث می کنیم و بحث را انشاء الله تمام می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد